

پیش زمینه های

بحران فلسطین

آرش کمانگر

روز نهم آوریل، «یاد روز» «هالر کاست» یعنی روزیست که مردم آزاده جهان یاد میلیون ها تن از یهودیان را که در جریان جنگ دوم جهانی توسط رژیم هیتلر به جوخه های مرگ و کوره های آدم سوزی سپرده شدند تا «نژاد کثیف شان» از پهنه گیتی محو شود، گرامی می دارند.

در اسراییل این سنت بیش از هر جای دیگر برگزار می شود. تردیدی نیست که در دوران حاکمیت نازیسم در آلمان، میلیون ها کمونیست، یهودی و مخالف جنگ و نژاد پرستی، سر به نیست شدند، شکی نیست که در طول تاریخ، اقلیت ملی مذهبی یهودیان در کشورهای مختلف، مورد آزار، سرکوب و تبعیضات دولت ها و دیگر ملل و مذاهب بوده اند و «آنتی سیمیتیزم» (یهود ستیزی) قدمتی طولانی دارد. ما ایرانیان لااقل در طی ۲۳ سال حکمرانی رژیم ولایت مطلقه فقیه، شاهد موارد زیادی از اعمال تبعیض و سرکوب علیه یهودیان کشورمان (کلیمیان) بوده ایم. به طوری که بعد از اقلیت مذهبی بهائیان، یهودیان دوم اقلیتی بودند که به طور سیستماتیک و با برچست آشنای «جاسوسی برای رژیم صهیونیستی» تحت آزار قرار می گرفتند و کماکان می گیرند.

اما اگر یک انسان آزاده جهان معاصر بخواهد درسی و تجربه ای از جنایات قومی و آپارتاید نژادی در طول قرون و مشخصا در چند دهه اخیر بگیرد، همانا این خواهد بود که ضمن مرزبندی قاطع با هر نوع برتری و تبعیض نژادی، ملی و مذهبی، برابری کامل انسان ها و از جمله حق تعیین سرنوشت ملل را به رسمیت شناسد و با احترام به مبانی حقوق بشر، پاسدار صلح، آزادی و منزلت انسانی باشد. ولی گویا برای بعضی ها و از جمله پیروان ایدئولوژی «صهیونیسم» یادمان قربانیان جنایاتی نظیر «هولی کوست» تنها معرکه گیری در مورد گذشته پررنج یک قوم و مذهب است تا از طریق برانگیختن احساسات و در این رابطه اعمال راسیسم و تبعیض و جنایت علیه ملت دیگر یعنی فلسطینیان را توجیه کنند. یعنی از افکار عمومی بین المللی بخواهند به خاطر رنج و ستمی که قوم یهود در طول قرون دیده، از ابراز حساسیت نسبت به جنایات رژیم و نیروهای صهیونیستی بر علیه ملت فلسطین چشم پوشی کنند. حال آنکه هر انسان ترقیخواه و برابری طلب در کره زمین حق دارد که با قاطعیت بگوید که بی قید و شرط باید با هر نوع جلوه راسیستی و شوونیستی مرزبندی داشت و آنها را به عنوان مظاهر بارز ارتجاعیت و بی عدالتی محکوم کند. به همین خاطر، بشریت مترقی همانقدر باید در محکوم کردن نازیسم و فاشیسم قاطع باشد که در نفی و رد صهیونیسم به مثابه یک ایدئولوژی ارتجاعی و قومی مذهبی.

بارها شنیده ایم و خوانده ایم که یهودیان جهان بر مبنای آموزه های دینی خود، همواره رویای احیای امپراتوری داوود در موطن پیامبر خود موسی را داشته اند. در واقع چند هزار سال پیش تا قبل از ظهور اسلام و مسیحیت قوم یهود در اورشلیم و مناطق اطراف آن، حکومت و سلطنت خود را داشته اند. حتی زمانی که امپراتوری رم این مناطق را اشغال نمود، یهودیان تحت زعامت خاخام ها (روحانیون یهودی) تا حدی خودمختاری داشته اند. اما بعد از ظهور مسیحیت و سپس اسلام (و جنگ های صلیبی بین آنها) جغرافیای سیاسی و جمعیتی این منطقه دستخوش تغییرات فراوان شد. بعدها که امپراتوری عثمانی شکل گرفت کل مناطق خاورمیانه به استثنای ایران و یکی دو سرزمین دیگر به زیر سلطه آنها درآمد. این امپراتوری در جنگ جهانی اول و فروپاشی ناشی از شکست فضااحت بارش از انگلیس و سرکا، سیطره خود بر سرزمین های عربی و نیز سرزمین «اسراییل فلسطین» را از دست می دهد. بخش اعظم این مناطق به استعمار بریتانیا می رسد و بخش دیگری به استعمار فرانسه. مناطق حول و حوش اورشلیم (که مسلمانان به آن بیت المقدس می گویند) و خود این شهر دولت تحت سیطره انگلیس قرار گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم و شکست فاشیسم از قوای متفقین و نیز برانگیخته شدن موج همدردی با یهودیان جهان، دولت بریتانیا تصمیم می گیرد از «کیسه خلیفه» بخش هایی از سرزمین فعلی «اسراییل فلسطین» را جدا نموده و آن را به بوژوازی و خاخام های یهودی پیشکش کند و آنها را در تحقق رویای دیرینه خویش مدد رسانند. بدین ترتیب در سال ۱۹۴۷ رسماً کشور اسراییل شکل می گیرد. در آن زمان همانطور که گفته شد به دلیل سمپاتی که یهودیان به خاطر قربانیان شان در جراین «هالرکاست» به دست آورده بودند، غالب کشورهای جهان (حتی شوروی دوره استالین) و نیز سازمان ملل موجودیت این رژیم دست ساز را که به قیمت محرومیت و اعمال تبعیض علیه ملت فلسطینی برپا شده بود به رسمیت می شناسند. غافل از این که رویای دیرینه صهیونیستی مبنی بر تشکیل امپراتوری قوم یهود از «نیل تا فرات» سر دراز دارد و به هیچوجه به تکه سرزمین اهدایی استعمار بریتانیا بسنده نخواهد کرد. به همین خاطر از بدو تاسیس ضمن تقویت قوای نظامی و شبه نظامی خود و بهره مندی از مساعدت های فراوان سیاسی، اقتصادی و نظامی امپریالیست های غربی، شروع به آزار مردم فلسطین نمودند. لازم به تذکر است که بریتانیا در هنگام «کشورسازی استعماری» خود حاضر نشد ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی را به رسمیت شناسد، بلکه بالعکس آنها را به قلمرو اردن و مصر متصل نمود.

به هر رو دولت دینی و شوونیستی اسرائیل تشکیل شده بود و با تشویق گسترده یهودیان جهان به مهاجرت به کشور پیامبر موسی، در به در دنبال اراضی جدید می گشت تا این مهاجرین را اسکان دهد. در همین راستا بود که در سال ۱۹۴۷ دسته جات نظامی و شبه نظامی اسرائیلی با عمال فشار و زور، موجبات آوارگی ۷۵۰ هزار فلسطینی را از خانه، مزرعه، روستا و شهرهای منطقه فراهم کردند. در واکنش به این آپارتاید خشن، یک سال بعد سازمان ملل با اکثریت آرا طی صدور قطعنامه ۱۹۴ خواستار بازگشت پناهندگان فلسطینی به خانه و کاشانه خود شد، اما رژیم اسرائیل از اجرای این قطعنامه و نیز چندین قطعنامه دیگر سازمان ملل و شورای امنیت که در نیم قرن اخیر صادر شده خودداری ورزید.

به همین خاطر نیروهای فلسطینی ناگزیر از تدارک مبارزه و جنگ چریکی و ایجاد سازمان ها و ستادهای عملیاتی خود در کشورهای عربی مجاور شدند. اسرائیل اما توانست در بطن جنگ سرد میان بلوک شرق و غرب، از طریق کارگزاری برای امپریالیست های غربی به سرکردگی آمریکا و جلب سالانه میلیارد ها دلار کمک مالی، نظامی و اقتصادی، علیرغم کمی جمعیت و وسعت به قویترین نیروی نظامی خاورمیانه تبدیل شود. از این رو وقتی در سال ۱۹۶۷ جنگ اعراب و اسرائیل شروع شد، با بمباران همه هواپیماهای جنگی مصر (مهمترین کشور عربی) طی شش روز توانست آنها را شکست دهد و مابقی اراضی فلسطینی را که تحت کنترل اردن و مصر بود را تصرف کند و حتی بخش هایی از خاک مصر (موسوم به صحرای سینا) را به اشغال خود در آورد. دو دهه بعد نیز به بهانه ایجاد نوار امنیتی و جلوگیری از نفوذ و عملیات چریک های فلسطینی بخش هایی از خاک سوریه (ارتفاعات جولان) و جنوب لبنان را به تصرف خود درآورد. اسرائیل اگرچه به دلیل امضای قرارداد خفت بار مصر (دوره انور سادات) با رژیم صهیونیستی (موسوم به کمپ دیوید) صحرای سینا را به رژیم قاهره برگرداند و دو سال پیش ناتوان از حفظ سلطه مزدوران خود در جنوب لبنان (به رهبری ژنرال آنتوان لحد) از این کشور عقب نشینی نمود، اما کماکان از اجرای قطعنامه های متعدد سازمان ملل مبنی بر بازگشت به پشت مرزهای ۱۹۴۷ خودداری می ورزد. و حتی به شیوه ای تحریک آمیز، اورشلیم (بیت المقدس) را تقسیم ناپذیر و پایتخت ابدی و الهی قوم یهود می داند. حال آنکه اکثریت ساکنان شرق بیت المقدس را فلسطینیان تشکیل می دهند و سازمان آزادی بخش فلسطین و بسیاری از دولت ها و نهادهای بین المللی، حق مشترک دو ملت بر این شهر تاریخی و احتمالا تقسیم آن را به رسمیت می شناسند.

رژیم اسرائیل در طول متجاوز از نیم قرن حیات جنایت بارش، وقایع هولناکی چون «کفر قاسم»، «تل زعتر» و «صبرا و شتیلا» را آفریده که طی آن هزاران بیگناه و غیرنظامی فلسطینی و عرب قتل عام شدند. این رژیم همچنین با شکل دهی به یکی از مخوفترین سازمان های اطلاعاتی و امنیتی دنیا یعنی «موساد» تکنولوژی شکنجه را به شدت تکامل داد و حتی تجارب خود را به دیگر سازمان های اطلاعاتی رژیم های دیکتاتوری نظیر ساواک دوره محمدرضا پهلوی منتقل نمود. در واقع اسرائیل واژه «تروریسم دولتی» را در ابعادی خیره کننده جامه واقعیت پوشاند و ماهی نبود که شبکه های تروریستی موساد، جنایتی را در این یا آن گوشه دنیا نیافریند.

دولت اسرائیل به علاوه به کمک آمریکا توانست چاشنی اعتراض برخی رژیم های عربی وابسته به آمریکا نظیر مصر و اردن را بکشد و آنها را وادار کند که مانع فعالیت و عملیات نیروهای فلسطینی شوند. برخی از این رژیم ها نظیر حکومت ملک حسین در اردن تا آنجا پیش رفتند که هولناک ترین جنایات را علیه ملت ستمدیده فلسطین آفریدند که واقعه سپتامبر سیاه که منجر به مرگ بیست هزار فلسطینی شد، تنها گوشه ای از این نوکرمنشی را به اثبات می رساند. به همین خاطر وقتی در اواسط دهه ۸۰ چریک های فلسطینی تحت محاصره ارتش اسرائیل و فشار کشورهای غربی از آخرین سنگر خود یعنی لبنان عقب نشستند، و به کشورهای عربی دوردست نظیر تونس مهاجرت کردند، بر خلق رنجیده فلسطین در مناطق اشغالی آشکار شد که «کس نخارد پشت شان، جز ناخن انگشت شان»!! هم از این رو بود که در سال ۱۹۸۷ مردم ساکن «وست بانک» (کرانه غربی رود اردن) و نوار غزه پس از گذشت بیست سال از استیلای اسرائیل بر این مناطق، جنبش توده ای عظیمی را به نام «انتفاضه» برپا می کنند. انتفاضه ترکیبی از تظاهرات، اعتصاب سراسری و پرتاب سنگ به طرف نظامیان اسرائیلی بود. این جنبش توانست در ظرف چند سال، کاری را که جنبش چریکی نتوانسته بود انجام دهد عملی نماید و آن به زانو درآوردن قوای اشغالگر و ایجاد اختلاف در هیأت حاکمه آن و جلب وسیع سمپاتی و همبستگی افکار عمومی بین المللی و حتی رسانه های مهم خبری بود. برای رژیم صهیونیستی به صرفه بود که در مقابل چریک های فلسطینی و کشورهای حامی آنها قرار گیرد تا به بهانه مبارزه با تروریسم و جلوگیری از تهاجم نظامی به اسرائیل، ادامه موجودیت جنایت بار خود را توجیه کند. اما قرار گرفتن در برابر هزاران نوجوان کلوخ انداز و سنگ پران، حدیث دیگری بود که نمی شد کشتار و سرکوب بی رحمانه آنها را در برابر دوربین رسانه های خبری توجیه کرد. به همین خاطر بود که حزب کارگر اسرائیل به رهبری اسحاق رابین توانست پس از عقب راندن حزب لیکود، زمینه را برای گفت و گو با یاسر عرفات و سازمان آزادی بخش فلسطین فراهم کند. در نتیجه این تماس ها و از جمله فشار ناشی از زمین گیر شدن سازمان آزادی بخش در کشورهای عربی دور دست بود که سرانجام در سال ۱۹۹۳ رابین و عرفات قرارداد صلحی را در اسلوی نروژ به امضا رساندند که اگرچه فرسنگ ها از یک صلح واقعی و عادلانه و از جمله ضرورت برسمیت شناختن کامل حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین فاصله داشت، ولی عقب نشینی هایی را نیز به اسرائیل تحمیل کرد که از جمله می توان به بازگشت سازمان آزادی بخش به کرانه غربی و نوار غزه و تشکیل دولت خودمختار فلسطینها اشاره نمود. این قرارداد چند مرحله ای، سه مساله مهم و کلیدی را مسکوت گذاشته بود و یا اسرائیل حاضر به توافق حول آنها نشد: ۱. بازگشت بی چون و چرای اسرائیل به پشت مرزهای ۱۹۴۷. ۲. سرنوشت بیت المقدس و بویژه قسمت شرقی آن. ۳. مساله بازگشت میلیون ها آواره و پناهنده فلسطینی به خانه و کاشانه خود. این پناهندگان ده ها سال است که در کشورهای مختلف در آرزوی رهایی سرزمین شان و استقلال فلسطین روز شماری می کنند. به همین خاطر و نیز انتظار رژیم اسرائیل از دولت عرفات برای سرکوب مخالفین و جلوگیری از انتفاضه و ناتوانی سیاسی سازمان آزادی بخش بود که قرارداد نیم بند اسلو به بن بست رسید. همین مساله سبب عروج دو جریان راست افراطی هم در اسرائیل و هم در فلسطین شد. در اسرائیل در سال ۱۹۹۵ یک یهودی افراطی، اسحاق رابین را به خاطر سازش با فلسطینیان ترور می کند و در فلسطین نیز گروه های بنیادگرا و مترجع اسلامی نظیر حماس و جهاد اسلامی،

با کمک هایی که از بیرون و از جمله رژیم ایران دریافت می کردند با سرمایه گذاری روی یاس مردم و ناتوانی دولت خود مختار، سریعاً رشد کردند و به یک وزنه توده‌ای تبدیل شدند که عرفات به هیچوجه قادر نبود با اقدامات بازدارنده محدود خویش رضایت دولت اسرائیل را جلب کند. لذا حزب لیکود مجدداً به قدرت می رسد و با شعار «اول امنیت بعد زمین» عملاً قرارداد اسلو را نمدمالی می‌کند. در ادامه این سیاست بود که در سال ۲۰۰۰ آوریل شارون طی یک اقدام تحریک آمیز به همراه دو هزار نظامی اسرائیلی از مسجد الاقصی بازدید می‌کند. این عمل سبب شورش فلسطینیان بیت المقدس می‌شود. از این تاریخ، انتفاضه دوم شروع می‌شود و قرارداد نیم بند اسلو در بن بست لاعلاجی گرفتار می‌آید. پاسخ دولت صهیونیستی به این جنبش، چیزی جز سرب داغ نبود. سیاستی که در ظرف دو سال سبب مرگ ۱۵۰۰ نفر از فلسطینیان که اکثراً نوجوان بودند شد. خود این مساله و بن‌بست کامل عرفات، سبب می‌شود که «عملیات انتحاری» همچون تاکتیکی وسیع مورد استفاده گروه‌های اسلامی و حتی شاخه نظامی «الفتح» (سازمان سیاسی یاسر عرفات و مهمترین نیروی تشکیل دهنده سازمان آزادیبخش) قرار گیرد. در مدت کوتاهی انبوهی از نوجوانان و جوانان فلسطینی آمادگی خود را برای عملیات انتحاری اعلام کردند، عملیاتی که در یک ساله اخیر سبب مرگ حدود ۳۰۰ اسرائیلی شده که اکثریت آنها را غیر نظامیان بی گناه تشکیل می‌دادند. با تمسک جستن به این نوع اقدامات و نیز بهره گیری ماهرانه از فضای سیاسی بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر در آمریکا و جو «ضد تروریستی» در جهان بود که دولت شارون به خود حق می‌دهد که به بهانه مبارزه با تروریسم و حفظ امنیت شهروندان اسرائیلی، مجدداً کرانه غربی و نوار غزه را به اشغال خود درآورد و با محاصره و تخریب مقر یاسر عرفات در رام الله عملاً دولت خود مختار را به سوی نیستی هدایت کند. جنایتی که طی دو هفته گذشته در شهرهای مختلف فلسطین اشغالی به وقوع پیوست که تا کنون سبب مرگ صدها نفر و تخریب حداقل چهار هزار خانه و محل کار شده است. مو بر بدن جهانیان سیخ نموده و بار دیگر همبستگی بین المللی گسترده‌ای را در دفاع از حقوق عادلانه مردم فلسطینی دامن زده است. در نتیجه این فشار جهانی بود که حتی شورای امنیت سازمان ملل و اتحادیه اروپا و این اواخر جورج بوش خواستار خروج قوای اسرائیل از خاک فلسطین می‌شوند. هرچند تردیدی نیست که اسرائیل بدون چراغ سبز آمریکا که سالانه حدود پنج میلیارد دلار کمک نظامی و اقتصادی در اختیار تل آویو قرار می‌دهد نمی‌توانست به این جنایات هولناک دست بزند.

آمریکا حتی وقتی تصمیم گرفت کالین پاول وزیر امور خارجه خود را به منطقه بفرستد، در چند روز اول عمداً از اعزام مستقیم او به فلسطین اشغالی خودداری ورزید تا ارتش اسرائیل فرصت بیشتری برای تحقق اهداف خود داشته باشد. به هر رو بحران اخیر خاورمیانه و عملیات رژیم صهیونیستی به هر نتیجه‌ای منجر شود، تردیدی نیست که برقراری یک صلح واقعی در منطقه، بدون به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین که معنای روشن آن بازگشت کامل اسرائیل به پشت مرزهای ۱۹۶۷ و بازگشت آوارگان فلسطینی به موطن خود نیز حل مساله بیت المقدس است. از آن سو نیز حق اسرائیلی‌ها برای داشتن کشور و دولت مستقل خویش و احترام به امنیت شهروندان آن و بنابراین توقف فوری کلیه عملیات انتحاری باید به رسمیت شناخته شود. ای کاش می‌شد تحت یک حکومت سکولار و متکی بر دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی، همه ساکنان «اسرائیل-فلسطین» اعم از یهودی و مسلمان و مسیحی و غیر مذهبی، در یک کشور واحد با صلح و صفا زندگی می‌کردند، اما زخم‌های دیرینه چنان عمیق است و آلترناتیو چپ، دموکرات و سکولار در هردو سو آنچنان ضعیف اند که تحقق چنین رویایی در چشم انداز نزدیک دور از انتظار می‌نماید. از این رو تشکیل دو دولت و کشور مستقل و عقد قرارداد واقعی صلح بین آنها و ایجاد ارتباطات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی گسترده، تنها راه حل دست به نقد و موثری است که می‌تواند از ابعاد بحران در منطقه بکاهد. چنین آلترناتیوی مورد حمایت اکثریت مردم جهان و دولت‌ها می‌باشد. تنها اقلیتی کوچک در هردو سو هستند که ضمن انکار کامل موجودیت یکدیگر، کل سرزمین را برای خود می‌خواهند. امروزه بیش از هر زمان بر هردو طرف مخاصمه آشکار شده که نه نابودی اسرائیل امکان پذیر است و نه نابودی نهضت آزادیبخش ملت فلسطین.

از این رو صلح دوستان و نیروهای مرفقی در هر دو سو و به همراه آنها جریانات مرفقی در سراسر جهان باید کارزار گسترده‌ای را برای مقابله با ایدئولوژی‌های ارتجاعی صهیونیستی و بنیادگرایی اسلامی و نیز ناسیونالیسم کور به پا کنند و صلح و آزادی و عدالت اجتماعی را بر جنگ طلبان و خشونت طلبان مرتجع تحمیل نمایند. تلاش جهانی حول چنین پلاتفرم و آلترناتیوی می‌تواند زمینه را برای التیام زخم‌های پنجاه ساله مردم منطقه فراهم کند.

آمارها حکایت از

دو دنیا دارند!!

آرش کمانگر

اخیرا رسانه های بین المللی، آمارهایی در زمینه وضعیت کودکان جهان منتشر نموده اند که به روشنی عملکرد ویرانگر سرمایه داری و روند جهانی شدن سرمایه را به اثبات می رساند. همزمان با این داده ها، ارقامی نیز در مورد درآمدهای نجومی کمپانی های بزرگ منتشر شده که حکایتگر وجود دو دنیای متفاوت در کره زمین می باشد: دنیای فقر و دنیای ثروت. براساس گزارش سازمان ملل، از هر ۱۰۰ کودک متولد شده در جهان، تولد ۴۰ کودک اصلا به ثبت نمی رسد. ۱۷ کودک اصلا به مدرسه نمی روند و ۲۶ کودک در مقابل هیچ بیماری واکسینه نمی شوند.

کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد در گزارشی به اجلاس جهانی کودک که در ماه آینده برگزار می شود، ضمن بیان آمار فوق گفته است: «جهان نتوانسته به مهمترین اهداف تعیین شده در اجلاس بین المللی قبلی مربوط به کودکان جامه عمل بپوشاند.» در این گزارش همچنین آمده است که از هر صد کودک در سطح دنیا، نوزده کودک به آب آشامیدنی سالم دسترسی ندارند و سی کودک از سوتغذیه رنج می برند.

همزمان با این گزارش، مجله معروف «فورچن» در آمریکا آماری در مورد صد شرکت برتر جهان منتشر کرده است که مو بر بدن آدمی سیخ می کند. این مجله میزان درآمد شرکت های مذکور را در سال ۲۰۰۰ بررسی نموده است. بر مبنای این تحقیق، شرکت زنجیره ای «وال مارت» با بیش از ۲۱۹ میلیارد دلار درآمد، شرکت «اکسان موبیل» با ۱۹۱ میلیارد دلار و کمپانی «جنرال موتورز» با بیش از ۱۷۷ میلیارد دلار رتبه های اول تا سوم را کسب نموده اند. بعد از آنها شرکت اتومبیل سازی فورد، کمپانی «آئران» و «جنرال الکتریک» قرار داشتند. شرکت انران که در سال مذکور حدود ۱۳۸ میلیارد دلار درآمد داشته و در جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا میلیون ها دلار به جورج بوش کمک کرده و میلیون ها دلار نیز به بنیاد «پرنس چارلز» در بریتانیا کمک نموده، اخیرا طی یک رسوایی مالی-سیاسی، به نحو باورنکردنی اعلام ورشکستگی کرده است.

مجله آمریکایی «فورچن» سپس به درآمد سایر اختاپوس های سرمایه داری جهانی می پردازد. از جمله اعلام می کند که شرکت پیپسی کولا بیش از ۲۶ میلیارد دلار، شرکت کوکا کولا بیش از ۲۰ میلیارد، شرکت مایکروسافت ۲۵ میلیارد، کمپانی فیلمسازی «والت دیزنی» ۲۵ میلیارد، شرکت هواپیمایی بویینگ ۵۸ میلیارد، و شرکت نفتی «کوناکو» ۳۲ میلیارد دلار سود داشته اند. ناگفته پیداست که تنها اختصاص درصد معینی از این درآمدهای نجومی می تواند مشکل بی آبی، بی سوادی، سوتغذیه، مسکن نامناسب و بی بهداشتی و فقر کودکان جهان سوم را پایان دهد. اما جهان سرمایه و اختاپوس های مالی آن هیچگاه دست به چنین اقدام انسانی ای نخواهند زد. به این دلیل ساده که آنها ثروت بیکران خود را مدیون استثمار بی رحمانه نیروی کار به ویژه در ممالک عقب نگه داشته شده، غارت منابع طبیعی آنها، بهره های ضد انسانی ناشی از وام های اعطایی و اسارت بار و تحمیل قراردادهای و مناسبات تجاری نابرابر بر مردم جهان سوم هستند. از این رو خام خیالی خواهد بود هرگاه فکر کنیم بدون پیوستن به کارزار بین المللی مبارزه با جهانی شدن بورژوازی، می توان از حقوق عادلانه میلیاردها انسان زحمتکش و محروم دفاع کرد. آنان که در کشورمان حل بحران اقتصادی را منوط به اجرای کامل اصول نتولیرالیسم اقتصادی و گردن گذاشتن به فرامین نهادهای مالی امپریالیستی می دانند بهتر است نگاهی به آمارهای جراید خود سرمایه داری غرب بیندازند تا دریابند که نمی توان با فرو رفتن در باتلاق نابرابری های طبقاتی، عدالت و رفاه و منزلت انسانی را در کشورمان متحقق نمود.